

بررسی و تبیین جایگاه دولت در عرصه فرهنگی جامعه از نگاه اسلام و لیبرالیسم

علی محسنی *

عباس فرهادی **

ناهید قمریان ***

چکیده

اگر چه فرهنگ خود جهت‌دهنده به بسیاری از جنبه‌ها و حوزه‌های جامعه و زندگی افراد می‌باشد، اما در یک گستره وسیع‌تر، این دولت است که می‌تواند نقش مهمی در تعیین جایگاه فرهنگ داشته باشد. به عبارت بهتر، فرهنگ می‌تواند تحت نظارت و تعیین‌پذیری و جهت‌گیری از سوی دولت و حاکمان قرار گیرد. این مقاله، جایگاه دولت در رابطه با فرهنگ را در دو دیدگاه متفاوت یعنی دولت اسلامی و دولت لیبرالی مورد واکاوی قرار داده و به این پرسش پاسخ می‌دهیم که: "از دیدگاه اسلامی و لیبرالیستی دولت از چه جایگاهی در عرصه فرهنگ برخوردار است؟". فرضیه مورد نظر این است که "با توجه به تعریف حداقلی از دولت در قرائت لیبرالیستی، دولت نقشی صرفاً مدیریتی و بعضاً نظاره‌گر را در عرصه فرهنگ برعهده دارد، اما با توجه به تعریف حداکثری از دولت در دیدگاه اسلامی، دولت علاوه بر نقش مدیریتی، نقش فرهنگ‌سازی، هدایت و کنترل جوانب مختلف فرهنگی جامعه را نیز بر عهده دارد". و با توجه به تعدد مؤلفه‌های فرهنگی که دولت می‌تواند به دخالت و نقش‌آفرینی در آن بپردازد، نوشته حاضر برای جلوگیری از طولانی شدن و همچنین حفظ انسجام آن به چهار حوزه و مؤلفه تعلیم و تربیت، دین، هنر و رسانه‌ها در دو دولت اسلامی و لیبرالی خواهد پرداخت.

واژگان کلیدی

فرهنگ، دولت لیبرالی، دولت اسلامی، دخالت حداکثری و حداقلی

Email: dr.amohseni@gmail.com

Email: farhadi.abas@gmail.com

Email: nghamaryan@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۹/۱۷

* عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی

*** کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران

تاریخ ارسال: ۹۳/۰۱/۱۸

جستارگشایی

فرهنگ اگرچه حوزه‌ای است که شناخت آن به آسانی میسر نیست، می‌توان گفت عرصه‌ای است که همه عرصه‌های دیگر اجتماعی با آن ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم دارند. دولت به عنوان نماینده مردم در نظم و انضباط امور و بزرگ‌ترین سازمان و نهاد اجتماعی که با گسترده‌ترین تعداد از افراد جامعه در ارتباط است، می‌تواند نقش به‌سزایی در فرهنگ ایفا کند. مبهم بودن مفهوم فرهنگ و ارتباط مستقیم و بلاواسطه آن با انسان باعث می‌شود که نظریه‌پردازان از زوایای مختلف، به ارتباط آن (فرهنگ) با دولت و به طور عام حاکمیت بپردازند. با این حال نگاه‌ها به رابطه دولت و فرهنگ در مکاتب و جهان‌بینی‌های مختلف متفاوت می‌باشد و هر کدام به نوعی سعی در تعریف و معین نمودن حدود ارتباط میان این دو دارند. با نگاهی به نظریه دولت در اسلام و ضروری بودن تشکیل یک دولت دینی و اسلامی جهت پیاده‌سازی احکام الهی، از همان صدر اسلام و با تشکیل حکومت اسلامی توسط پیامبر (ص) و به دنبال آن حکومت خلفای بعد از پیامبر و به‌ویژه حکومت علی (ع)، این نکته روشن می‌شود که یک دولت و حکومتی اسلامی توجه کاملی به بحث فرهنگ و نحوه تربیت فرهنگی و همچنین اجرا و مدیریت فرهنگ جامعه خویش داشته که این مهم نیز در طول حکومت‌های بعدی اسلامی نیز قابل شناسایی می‌باشد و این خود، برآمده از خطوط اسلامی حکومت است که توجهی تمام‌عیار به نحوه و محتوای فرهنگی جامعه دارد تا مبدا مخالفتی با شرع و امور دینی داشته باشند.

مبانی تفکرانی اسلامی در دنیای کنونی نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشند و با معرفی قانون اساسی خود به نام اسلامی خودبه‌خود ضرورت مداخله گسترده در حوزه محتوی و تولید، اجرا و مدیریت فرهنگ را پذیرفته‌اند که هدف خود را اعتلای شخصیت و فرهنگ جامعه تعریف می‌کنند. این در حالی است که در نقطه مقابل آن دیدگاه و رویکرد لیبرالیستی از دولت و حکومت اصل مداخله همه‌جانبه و گسترده را در حوزه فرهنگی جامعه رد می‌کند و معتقد است دولت (از نوع لیبرالیستی آن) در حوزه فرهنگی می‌بایست نقشی صرفاً مدیریتی داشته باشد و تمام حوزه‌های متولی و محتوای فرهنگی را به افراد واگذار نماید و این نقش نظارتی نیز نباید جنبه امر و نهی داشته باشد؛ چرا که روح آزادی و اختیار و همچنین خلاقیت را از جامعه سلب خواهد کرد. این آموزه لیبرالیستی از جایگاه دولت در عرصه فرهنگی ناشی از تفکرات «کمینه‌ای» و «حداقلی» لیبرالیست‌ها از مفهوم و اختیارات دولت می‌باشد که خواهان یک دولت حداقلی با کارویژه‌هایی نظارتی در حوزه اجتماعی است که البته این نیز برخاسته از

شرایط اجتماعی آنها بوده و امروزه در مقابل خود فقط دیدگاه اسلامی را می‌بیند، زیرا رقیبان عمده خود را از حوزه عملیاتی به در کرده است.

این پژوهش بر آن است تا ضمن پرداختن به مباحث فرهنگ و دولت و ارتباط آنها و نحوه دخالت دولت در امر فرهنگ، به بررسی مؤلفه‌ها و حوزه‌هایی از فرهنگ بپردازد که دین در آن دولت‌ها توانایی دخالت و تعیین جهت فرهنگ و جامعه را می‌یابند. این حوزه‌ها و جایگاه دولت را در دو دیدگاه اسلامی و لیبرالیستی با طرح این سؤال به بحث خواهیم گرفت که: "از دیدگاه اسلامی و لیبرالیستی دولت از چه جایگاهی در عرصه فرهنگ برخوردار است؟" در پاسخ، فرضیه این خواهد بود که "با توجه به تعریف حداقلی از دولت در قرائت لیبرالیستی، دولت نقشی صرفاً مدیریتی و بعضاً نظاره‌گر را در عرصه فرهنگ بر عهده دارد، اما با توجه به تعریف حداکثری از دولت در دیدگاه اسلامی، دولت علاوه بر نقش مدیریتی، نقش فرهنگ‌سازی، هدایت و کنترل جوانب مختلف فرهنگی جامعه را نیز بر عهده دارد" و سپس با گزینش چهار مؤلفه از مؤلفه‌های فرهنگی که مشترک میان دیدگاه اسلامی و لیبرالیستی می‌باشد (تعلیم و تربیت، دین، رسانه‌ها و فرهنگ) به تبیین نقش و جایگاه دولت در عرصه فرهنگی جامعه خواهیم پرداخت.

۱. تعریف فرهنگ

فرهنگ از جمله مهم‌ترین مفاهیم انسانی می‌باشد که همواره مورد توجه اندیشمندان، فلاسفه و عالمان قرار داشته که البته نمی‌توان تمام وجوه فرهنگ در معنای امروزی را بر آنها اطلاق نمود. مطالعات نامنظم و البته بنیادی که از فرهنگ صورت پذیرفته، بیشتر در خصوص نحوه تربیت افراد انسانی و جامعه و همچنین توصیفات آداب و رسوم اقوام و گروه‌های دیگر، صورت می‌پذیرفت. عوامل زیادی از قبیل تاریخ، دین، هویت قومی، زبان و ملیت به فرهنگ شکل می‌دهند (واندرلی، ۱۳۸۹، ص ۱۶) نخستین کسی که فرهنگ را از تعریف کلاسیک آن خارج کرد و آن را مترادف با تمدن به کار گرفت، ادوارد. بانت. تیلور، مردم‌شناس انگلیسی بود که در سال ۱۸۷۱ با انتشار کتاب «فرهنگ ابتدایی» فرهنگ را مجموعه‌ای کامل شامل دانش، عقاید، هنر، اخلاق، قانون، آداب و رسوم و توانایی‌هایی معنا کرد که بشر به عنوان محضری از جامعه، آنها را اخذ می‌کند (گی‌روشه، ۱۳۸۲، ص ۱۱۷). عده‌ای دیگر از اندیشمندان ضمن تعریف فرهنگ به عنوان دستاوردهای مادی و معنوی انسان، کاوشگرانه با آن برخورد کرده و آن را به آرایش پندارهای نمادها، گفتمان‌ها، ارزش‌ها، نهادها، سلسله‌مراتب‌ها، الگوهای رفتاری و ابزار و ادوات تفسیر کرده‌اند که توسط انسان و از طریق دگرگونی طبیعت و جامعه در راه برآورده

کردن نیازهای تاریخی او خلق شده یا می‌شود (مجله رسانه، ص ۱۵). مالدینوسکی فرهنگ را مجموعه مخلوقات انسان می‌داند و رابرت سون فرهنگ را شیوه کلی زندگی در هر جامعه می‌خواند که دربرگیرنده امور مادی و معنوی است. با این حال، ریموند ویلیامز و کوتیز فرهنگ را وسیع‌تر و دربرگیرنده کلیه شئون زندگی می‌دانند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۶، ص ۴۰۴).

اسپنسر در کتاب *اصول جامعه‌شناسی* از فرهنگ به عنوان محیط «فوق جسمانی» بشر یاد می‌کند و در صدد جدا ساختن فرهنگ از عوامل جسمانی و طبیعی بود. وی اعتقاد داشت که محیط فوق جسمانی خاص انسان است، در حالی که انسان از لحاظ دو محیط دیگر (طبیعی و جسمانی) با حیوان دارای وجه اشتراک است.

از جهتی دیگر، می‌توان فرهنگ را مجموعه‌ای از کردارها و رویه‌های اجتماعی دانست که در جامعه به وجود می‌آیند و انتقال می‌یابند و عناصری مانند زبان، مناسک و مراسم، سنت‌ها، پوشاک، مسکن، صنایع، هنرها، و علوم از مبانی آن هستند، تعریف نمود (محسنی، ۱۳۷۶، ص ۸۱).

ادگار شاین، فرهنگ را چنین تعریف می‌کند: «الگوی از مفروضات اساسی که یک گروه اجتماعی (گروه، سازمان و جامعه) برای حل دو مسئله بنیادین تطابق با محیط بیرونی (شیوه ادامه بقا) و ایجاد انسجام درونی (شیوه در کنار هم ماندن) خلق، کشف و یا ایجاد کرده است. این الگو در مسیر تداوم این گروه عمل کرده و به عنوان شیوه درست ادراک، تفکر، احساس و رفتار به نسل بعد انتقال می‌یابد و این الگوها نیز در رویارویی با مشکلات آموخته می‌شوند (شاین، ۱۳۸۳، ص ۱۲).

منوچهر محسنی برخی ویژگی‌های و همچنین کارکردهای فرهنگ را در موارد زیر خلاصه کرده است (محسنی، ۱۳۷۶، ص ۸۲):

فرهنگ دارای کارکردهای زیر است:	فرهنگ چیزی است که:
- اجتماعی کردن افراد	- از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد.
- آموزش و پرورش	- حالت انباشته دارد.
- ارزش‌ها: درست و غلط	- از محلی به محل دیگر می‌رود.
- نظارت اجتماعی	- در پذیرش و نگهداری چیزها انتخاب می‌کند.
- هنجارها و آداب و رسوم	- ماهیت پیچیده دارد.
- اعتقادات و باورداشته‌ها	- نظام زندگی خانوادگی

پس از فهم و پرداختن به مفهوم فرهنگ می‌باید نگاهی نیز به مفهوم دولت انداخت تا از این طریق چستی دولت مد نظر ما در این مقاله معین شود.

۲. چیستی دولت

اصطلاح دولت در علوم سیاسی، معمولاً به دو مفهوم متمایز، ولی مرتبط با هم اطلاق می‌شود. گاهی به مجموعه خاصی از افراد و حاکمان گفته می‌شود که هر یک با خصوصیات و ویژگی‌هایی، اعم از ضعف‌ها و فضیلت‌های شخصی، وظایف عمومی را در جامعه‌ای و در زمانی معین انجام می‌دهند. در این معنی، دولت مترادف با حکام و کسانی است که قانون را وضع، اعلام و اجرا می‌کنند. گاهی نیز دولت به مجموعه خاصی از نهادهای برتر، یعنی به سازمان‌ها و شیوه‌های منظم و پذیرفته‌شده‌ای چون مجلس شورای اسلامی و هیئت وزیران گفته می‌شود که در طول زمان و فارغ از سلیقه‌های افراد به انجام آن وظایف (قانونگذاری و اجرا) می‌پردازند. (فیرحی، ۱۳۸۲، ص ۸). در یک تعریف به نسبت جامع، دولت عبارت است از نهادی که انجام کارویژه‌های اساسی نظام سیاسی یعنی ایجاد نظم در داخل و حفاظت جامعه در برابر خطرهای خارجی را بر عهده دارد. «دولت مدرن آنطور که تالکوت پارسونز معرفی می‌کند، عبارت است از کامل‌ترین شکل نظام سیاسی که مناسب‌ترین شرایط را برای رسیدن به مرحله کمال خود به شکوفایی، توسعه اقتصادی و گیتی‌گرایی جامعه نیاز دارد. دولت در این چشم‌انداز به شماری از این فضایل و کیفیات مجهز است که از نظر پارسونز جزء جدانشدنی آن محسوب می‌گردد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۱۷۵).

برای فهم بهتر مفهوم دولت می‌توان تعریفی جامعه‌شناسانه از این پدیده به دست داد که دولت را در پرتو نیروهای اجتماعی و کارکردهای آن مورد بررسی قرار می‌دهد. بر این اساس، «تحلیل جامعه‌شناختی فراگیر از دولت بر معیارهای زیر مبتنی است: اول، نقش اجتماعی دولت؛ دوم، ساخت سازمانی دولت؛ سوم، حقوق و قدرتهای بالقوه مختص به آن در مقایسه با دیگر نهادهای اجتماعی؛ چهارم، سرشت روابط دولت با جامعه، طبقات و مردمان» (عالم، ۱۳۸۵، ص ۱۲۱). «تحلیل تفصیلی سیاست دولت و خصوصیات آن مستلزم مطالعه ساخت سازمانی، توزیع کارکردها در میان ارگان‌های مختلف، ساخت درونی و قانونمندی پویایی نهادهای دولتی، طرق شکل‌گیری و استقرار و تثبیت ایدئولوژی رسمی و نظام ارزشی به وسیله دولت، بررسی نقش اقتصادی و سیاسی دولت، نقش اجتماعی قانون، آرایش و ترکیب دستگاه اداری، نقش گروه‌های کوچک در سیاست، رفتار سیاسی توده‌ها و مستلزم مطالعه برخی از مسائل تجربی دیگر است. مسئله اشکال دولت نیز برای درک فرایندهای سیاسی کلی و سیاست‌های ویژه جاری از اهمیت خاصی برخوردار است. در حالی که روابط اقتصادی و ساخت اجتماعی در نوع دولت تأثیر اساسی دارند. برای قضاوت در مورد شکل آن می‌بایست ساخت سیاسی، شکل

حکومت و سازمان دولتی، رژیم سیاسی و پویایی‌های سیاسی را مورد مطالعه قرار دهیم» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۷۶). برای درک دولت می‌بایست با نگاه به ابعاد مختلف آن به تعریف دولت (متناسب با کارویژه‌هایش) اقدام نمود. با این حال دولت در هر جامعه‌ای برخاسته از متن آن جامعه و بازتاب ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ای خاص در یک برهه زمانی خاص می‌باشد. موضوع مورد بررسی در این نوشتار، دولت اسلامی و دولت لیبرالی نیز هر یک برخاسته از متن جامعه خود می‌باشند.

۲-۱. دولت دینی

آیت‌الله مصباح در تعریف حکومت دینی می‌گوید: حداقل سه معنا ممکن است از حکومت دینی اراده شود: ۱. حکومتی که تمام ارکان آن بر اساس دین شکل گرفته باشد. ۲. حکومتی که در آن احکام دینی رعایت شود. ۳. حکومت دینداران و متدینان (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۵۷). در نوع اول این تعاریف، حکومت دینی حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکام دینی است، بلکه مجریان آن نیز به‌طور مستقیم از طرف خدا منصوب می‌شوند یا به اذن خاص یا عام معصوم منصوب می‌شوند. در معنای دوم، لازم نیست که حاکم منصوب خدا باشد، بلکه صرفاً رعایت احکام دین در حکومت چنین شخصی یا گروهی کفایت می‌کند و در معنای سوم رعایت قوانین اسلامی و دینی لازم نیست، بلکه صرف ارتباط حکومت با افرادی دیندار و متدین کفایت می‌کند (فلاح سلوک‌لایی، ۱۳۹۰، صص ۶۴-۶۳). با نگاهی به تعاریف بالا و در یک بررسی تطبیقی متوجه می‌شویم که حکومت اسلامی، حکومتی است که در آن اداره جامعه و رسیدگی به مسائل جامعه، مطابق دستورات و قوانین اسلام است. حکومت اسلامی و در این معنا دولت اسلامی، مشروعیت خود را از سرچشمه زلال وحی گرفته و ولایت سیاسی حاکم اسلامی، منبث از ولایت خداست که در مرتبه و حیث وجودی خویش تفسیرپذیر و مقدس می‌باشد. یعنی دین، منشأ مشروعیت و مقبولیت حکومت و دولت اسلامی است و دین از توانمندی هدایت انسان در ابعاد و ساحت‌های مختلف برخوردار است و دولت‌ها و حکومت‌ها مجری احکام الهی و کلام خداوند می‌باشند که در پیام وحی به پیامبر (ص) نازل شده و به جانشینان ایشان و امامان معصوم منتقل و در اقوال و روایات این بزرگان نمایان شده و قابل استنباط می‌باشد. بنابراین، دولت اسلامی، دولتی دینی است که ارزش‌ها و اصول خود را از دین اسلام می‌گیرد. اما دینی بودن دولت اسلامی، هرگز به معنای ایدئولوژیک بودن آن نیست؛ زیرا هر چند دولت‌های دینی نیز همانند دولت‌های غیر دینی، ممکن است در شرایط

زمانی و مکانی ویژه‌ای گرایش‌های ایدئولوژیک نشان دهند، اصولاً مقوله دین بسیار گسترده‌تر است (فیرحی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۸).

۲-۲. دولت لیبرالی

دولت لیبرالی برگرفته از اندیشه لیبرالیسم است که به عنوان نظریه سیاسی، مبتنی بر اصل محدودیت دخالت دولت در حوزه خصوصی است. بر اساس اصول لیبرالیسم، انسان به موجب توانایی‌های عقلی خود، موجود مختار و مستقلی است که می‌تواند بر طبق آراء و عقاید خودش زندگی کند و چنین شیوه‌ای در زندگی موجب تحقق صلاح فرد و جمع خواهد شد (بشیریه، ۱۳۸۴، ص ۳۰۶). به تعبیری دیگر، لیبرالیسم نظریه‌ای است درباره حکومت محدود که هدفش تأمین آزادی شخصی است. به منظور جلوگیری از خودکامگی سیاسی، حکومت لیبرال از حیث اهداف خود و گستره قدرت مشروعش دارای محدودیت است. به منظور جلوگیری از رفتار دلخواهانه، برخوردش با افراد، مطابق قوانین معین و معلومی است که به‌گونه‌ای بی‌طرفانه اعمال می‌شوند. لیبرالیسم با آنکه گاهی با یک ساختار اجتماعی خاص (جامعه بورژوازی)، سازمان اقتصادی (اقتصاد مبتنی بر اقتصاد آزاد)، موضع معرفت‌شناختی (شکاکیت)، یا فلسفه شخص انسانی (استقلال و خودمختاری اخلاقی) خلط می‌شود، اما پیش از هر چیز نظریه‌ای است درباره حکومت که آزادی شخصی هدف آن است (لیپست، ۱۳۷۹، ص ۱۶۴). لیبرالیسم اقتصادی (آزادی فعالیت خصوصی) و لیبرالیسم فرهنگی (آزادی حوزه اندیشه‌ها) از نظر تاریخی با هم همراه بوده‌اند، هر چند به طور جداگانه نیز قابل تصور هستند. لیبرالیسم در مفهوم کلی‌تر و فرهنگی آن با تأکید بر تأمین بیشترین آزادی‌های فردی، جهان‌بینی همه رژیم‌های سیاسی (خواه راست یا چپ) به شمار می‌رود و در این معنی رژیم‌های لیبرال، سوسیال دموکراتیک، دولت رفاهی و نئولیبرالیسم مشترک هستند (بشیریه، ۱۳۸۴، ص ۳۰۷). با نگاهی به آثار پایه‌گذاران و فیلسوفان نظریه‌پرداز لیبرالیسم، این دیدگاه دارای چند ویژگی است؛ از جمله: الف) عدم پافشاری معرفتی و نفی خشونت‌ها و جنگ‌های عقیدتی و سلیقه‌ای و تحمل افکار و اعمال متفاوت؛ ب) بی‌طرفی و خویش‌داری؛ ج) عقل‌گرایی و باور به کفایت و بسندگی خرد انسانی (فلاح سلوکلائی، ۱۳۹۰، ص ۷۰). که در شیوه حکومت‌داری دولت‌های با عنوان لیبرال دیده می‌شود.

در یک جمع‌بندی کلی می‌بایست گفت مقصود از دولت لیبرال دولتی است که بر پایه لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی سعی دارد تا حد امکان در امور در اقتصادی و سیاست دخالت

نکند. این عدم مداخله بیشتر متوجه امور اقتصادی است، زیرا لیبرالیسم عملاً نظریه‌ای اقتصادی است، اما آزادی‌های سیاسی مردم و گروه‌ها را نیز باید به رسمیت بشناسد. هم از این رو دولت لیبرال خود نوعی از دولت مشروعه تلقی می‌شود. اما دولت لیبرالی با دخالت در بعضی حوزه‌های فرهنگ، نقش پرورشی و ارشادی و سیاست‌گذاری را بر عهده دارد که این نقش را در قسمت بعدی پژوهش، در قیاس با اسلام خواهیم سنجید.

۳. گونه‌های دخالت دولت در فرهنگ

امروزه بحث دخالت دولت در فرهنگ و امور فرهنگی، امری پذیرفته شده است و دولت‌ها دخالت در این حوزه‌ها و سیاست‌گذاری در این بخش را نه تنها با کراهت، که وظیفه خود می‌دانند. شاید یکی از مهم‌ترین دلایل دخالت دولت‌ها در عرصه‌های مختلف فرهنگ، بحث گستردگی حوزه‌ها و شاخه‌های فرهنگ می‌باشد که از اجتماع گرفته تا شخص و آینده نسلی و زندگی اجتماعی - سیاسی و... و به نوعی تمام زندگی انسانی را در بر می‌گیرد و دولت‌ها ناچارند برای تداوم خود، به این عرصه ورود کنند تا فرهنگ لازمه را پیاده سازند. اما از جانب دیگر این درست است که دولت‌ها در امور فرهنگی می‌بایست و دخالت می‌کنند، باین حال میزان و نحوه دخالت آنها دارای اهمیت بالایی است. اینک به مهم‌ترین گونه‌های دخالت دولت در فرهنگ اشاره می‌کنیم.

۳-۱. نقش حمایتی

گرچه امروزه دولت‌ها به‌طور مستقیم وارد عرصه فرهنگ‌سازی و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی می‌شوند و در توجیه اعمال خود، ضرورت تداوم زندگی فرهنگی در میان جامعه و نسل‌های آینده را مورد اشاره قرار می‌دهند، با این حال نقشی که امروزه برای دولت در حوزه فرهنگ، در نظر گرفته می‌شود. به صورت حمایتی است. چنان که بانومل، دولتمرد پیر عرصه اقتصاد فرهنگی بیان می‌دارد که محذورات اقتصادی ایجاب می‌کند دولت به حمایت از کارهای فرهنگی برخیزد. وی اذعان می‌دارد که: یک هنر نمایی با یک صنعت دستی همیشه از بیماری هزینه رنج می‌برد و قادر نیز نیست که از شیوه‌های مربوط به کاستن میزان هزینه‌ها که از ابتکارات تکنولوژی است، بهره‌مند شود. این وضعیت سازمان‌ها را به افزایش قیمت‌ها، کاهش خروجی برنامه‌ریزی شده و راه‌های گسترش مخاطبان سوق می‌دهد (گری، ۲۰۰۰). در بیشتر کشورهای صنعتی غربی، غالب اقدامات فرهنگی این هدف را دنبال می‌کنند که دولت را موظف کند از فعالیت‌های فرهنگی که به لحاظ تجاری سودمند نیستند (فرهنگ غیرانتفاعی) با

پرداخت بارانه و وضع قوانین و تأسیس نهادهای فرهنگی، تعادلی با نهادهای فرهنگی تجاری به وجود آید (مناطق آزاد، ۱۳۷۸، ص ۱۵). از این رو دولت می‌تواند با پرداخت و ایجاد بودجه‌هایی برای حوزه فرهنگ به حمایت از آفرینش، پخش و نشر آفریده‌های فرهنگی و حفظ و نگهداری از میراث فرهنگی و آثار به جای مانده از گذشتگان در فرهنگ دخالت کند و به حمایت از فرهنگ پردازد (غلامپور آهنگرانی، ۱۳۸۶، صص ۳۵۴-۳۵۳).

۲-۳. نقش ترویجی

از دیگر نقش‌هایی که دولت می‌تواند در عرصه فرهنگ داشته باشد، نقش ترویجی آن است، ترویج در برگیرنده هر چیزی می‌شود که موجبات دستیابی فرد یا گروه را به زندگی فعال‌تر و خلاق‌تر فراهم آورد و باعث شود قدرت انطباق، قدرت برقراری ارتباط با دیگران، قدرت شرکت در زندگی اجتماعی و شخصیت و استقلال او رشد پیدا کند (ژیرارد، ۱۳۷۲، ص ۸۲). از این رو دولت‌ها می‌توانند با ترویج فرهنگی زمینه مناسب‌تری را برای مخاطبان خود ایجاد کنند تا بتوانند به رشد و توسعه فرهنگ کمک کرده و فعالیت فرهنگی خویش را گسترده‌تر سازند. علاوه بر آن دولت می‌تواند از این طریق زمینه درگیر شدن بیشتر شهروندان را با ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی - اجتماعی فراهم کند. بنابراین باید اضافه کرد که دولت از طریق ترویج می‌تواند زمینه‌های دسترسی به اهدافی همچون گسترش آگاهی، افزایش ارتباط و توسعه آفرینش فرهنگی را فراهم کند.

۳-۳. نقش ضمانتی

دولت دارای بالاترین قدرت در بین گروه‌های اجتماعی است اگرچه بنا به گفته گرامشی قدرت دولت در نهادهای او است. بنابراین می‌توان بیان داشت که نهادهای دولتی از جمله نهادهای قانون‌گذاری و قضایی دارای نقشی به سزایی در ایفای ضمانت از فرهنگ هستند. قدرتی که حاکمیت دولت بر جامعه و فرهنگ اعمال می‌کند، می‌تواند باعث پیشرفت یا در مقابل مانع پیشرفت جامعه گردد که بسته به نوع حکومت‌ها و آمال و اهداف آنان متفاوت است. از این رو است که در حوزه فرهنگ حمایت دولت‌ها باید به دور از دخالت، سلطه‌گری و تحمیل سلیقه یا نگرش خاصی صورت پذیرد.

با وجود این، نقش ضمانتی دولت را در چند بعد می‌توان نگرست:

- براساس حقی که حقوق بشر برای هر فرد انسانی تعیین کرده، جهت بهره بردن از فرهنگ دولت می‌تواند زمینه‌های بهره‌مندی از این حق را تضمین کند.

- از سوی دیگر دولت می‌تواند برای اینکه فرهنگ در دنیای صنعتی و صنعت‌زده کنونی، مقهور و مسخر صنعت و تجارت نشود، با اعمال اقداماتی و فراهم‌آوری وسایل و امکانات لازم جهت استفاده عموم از فرهنگ «برای حفظ و ضمانت فرهنگ قدم‌های مؤثر و کارآمدی را بردارد و به عبارتی دیگر فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی را از گمراه شدن و بیراهه رفتن محفوظ دارد
- دولت باید قوانینی را جهت حفظ و صیانت از آفرینش‌ها و خلاقیت‌های هنری و فرهنگی و به عبارتی حقوقی معنوی آنها و نیز مبدعان و آفرینندگان وضع کند. از همه مهم‌تر قوانینی وضع کند که آزادی‌های فردی این افراد در آفرینش و ابداع تضمین شود. از جانبی دیگر دولت با وضع قانون و نظارت بر اجرای آن به حفظ آثار گذشتگان و میراث کهن، می‌تواند به حفظ و تداوم فرهنگ کمک کند (ژیرارد، ۱۳۷۲، ص ۳۵۶).

در نهایت، در دنیای کنونی و با توجه به وسعت سطوح فرهنگی و ضرورت برنامه‌ریزی و حمایت از تداوم کارویژه‌های فرهنگ، دخالت دولت‌ها در این عرصه امری مشهود و پذیرفتنی است. دولت‌ها با نقش‌های حمایتی، ضمانتی و ترویجی خود فرهنگ جامعه را سازماندهی و هدایت می‌کنند و برای تداوم الگوی حکومتی خود در میان جامعه به آن نیاز دارند. در این پژوهش، برای بررسی نقش دولت‌های اسلامی و لیبرالیستی در عرصه فرهنگ، از میان تعاریف گوناگون از فرهنگ، تعریف تیلور از فرهنگ را (فرهنگ: دانش، عقاید، هنر، اخلاق، قانون، آداب و رسوم و توانایی‌هایی که بشر به عنوان محضری از جامعه، آنها را اخذ می‌کند) مبنا قرار داده و سپس به بررسی میزان دخالت‌ها و نحوه دخالت هر کدام از دولت‌های اسلامی و لیبرالیستی در عرصه‌های فرهنگی مدنظر خود خواهیم پرداخت و با توجه به فراوان بودن حوزه‌های فرهنگی (تعلیم و تربیت، دین، پیشرفت و توسعه، ادبیات و شعر، عدالیت، رسانه‌های جمعی و هنر) که دولت توانایی دخالت در آنها را دارد، برای جلوگیری از طولانی‌شدن و حفظ همچنین انسجام این نوشتار، با اولویت قائل شدن به حوزه‌های دین، رسانه‌ها، تعلیم و تربیت و هنر درصدد نشان دادن جایگاه دولت اسلامی و دولت لیبرالی در عرصه‌های فرهنگی جامعه می‌باشیم.

۴. عرصه‌های دخالت دولت اسلامی و لیبرالیستی در فرهنگ

در این قسمت سعی می‌شود با بحث در مورد مهم‌ترین متغیرها و مؤلفه‌های نزدیک به تعاریف عمومی از فرهنگ نقش و میزان حضور دولت در این عرصه‌های مهم نشان داده شود. در ابتدای

بحث، در حوزه تلاقی فرهنگ فردی به جمعی و همچنین مهم‌ترین عنصر امروزین فرهنگ یعنی تعلیم و تربیت را برگزیده تا از دیدگاه این دو مکتب مورد مقایسه قرار دهیم. هنر را از دیدگاه مکاتب مذکور مورد بحث و بررسی و مقایسه قرار خواهیم. البته لازم به ذکر مجدد می‌باشد که دلیل انتخاب این مؤلفه‌ها برای بررسی و مقایسه از نظر این دو دیدگاه، نزدیک بودن و به نوعی فراگیر و مشترک بودن این مفاهیم در تعاریف مختلف فرهنگ بوده و از جهتی دیگر حوزه تلاقی فرهنگ فردی به حوزه فرهنگ اجتماعی و عمومی و فرهنگ بین‌الذلهانی مردم (به خصوص مؤلفه ادبیات و عدالت) می‌باشد که این انتخاب به ما در رسیدن به اهداف ملموس خویش کمک می‌کند.

۴-۱. تعلیم و تربیت و فرهنگ

۴-۱-۱. راهبرد دولت اسلامی در قبال فرهنگ تعلیم و تربیت

فلسفه تشکیل حکومت در اسلام، چیزی جز اجرای احکام و تحقق معارف اسلامی در همه عرصه‌های زندگی بشر نیست. انبیا و پیشوایان دین از جمله امامان معصوم شیعه^(ع) نیز برای تشکیل حکومت بر مبنای قرآن و سنت پیامبر، به تلاش می‌پرداخته‌اند و از حق خویش دفاع می‌کرده‌اند؛ زیرا در نظام اسلام، صلاحیت حکومت بر مردم، خاص افرادی است که شرایط کافی در حوزه‌های مدیریت فقهی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم دارند. اگرچه در میان امامان شیعه تنها «حضرت علی^(ع)» و «امام حسن^(ع)» فرصت کوتاهی پیدا کردند تا مدیریت سیاسی مسلمانان را در حوزه حکومتی به عهده بگیرند، اما هیچ‌گاه دیگران نیز در رهبری و مدیریت سیاسی، فقهی، اجتماعی و تربیتی شیعه به شیوه‌ها و ابزارهای گوناگون کوتاهی نکرده‌اند و در مقاطع گوناگون تاریخ، آنان را به صورت مقطعی و یا تدریجی به قوانین فقهی، اعتقادی و اخلاقی آشنا کرده‌اند. در سیره ائمه اطهار^(ع) به عنوان رهبران دینی - سیاسی جامعه مسلمانان، چند اصل زیربنایی وجود دارد که به اندیشه و تفکرات آنان قوام بخشیده و عامل توسعه علمی - فرهنگی حکومت و جامعه اسلامی است. یکی از این اصول، اصل «تعلیم و تربیت» است. تشویق به یادگیری علم و دانش در تمام زمینه‌های عقلی، نقلی، تجربی و نیز تربیت دینی از جمله مهم‌ترین تعالیم اسلام است و توجه هر مرد و زن مسلمانی به علم و ادب از ضروریات حرکت و رشد و تکامل به شمار می‌آید.

قرآن به صراحت، به مسلمانان دستور می‌دهد سیره رسول خدا^(ص) را اسوه نیکو و سرمشق خویش قرار دهند. بر این اساس می‌توان گفت یک اصل اساسی در سیره و رفتار دینی، سیاسی

و اجتماعی پیامبران و امامان شیعه^(ع)، توجه آنها به تعلیم و تربیت مردم است؛ اصلی که از جمله وظایف و شئون اولیه یک حاکم اسلامی است.

از منظر قرآن، روشن است که مهم‌ترین اهداف ارسال انبیای الهی هدایت انسان‌ها به سوی سعادت و قرب الی‌الله با ارائه طریق و رفع موانع آن است؛ چنان‌که قرآن کریم درباره هدف رسالت پیامبر اکرم^(ص) می‌فرماید: «او کسی است که رسولش را همراه با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند. بنابر گزارش‌های تاریخی، پیامبر برای هدایت و تربیت مسلمانان، علاوه بر اقدام شخصی در مقاطع و مکان‌های گوناگون، با ارسال برخی از مسلمانان به دیگر مناطق، به این مهم، جامه عمل می‌پوشاندند.

پیامبر اکرم^(ص) با حضور جدی خود در میان مردم و اشتغال به آموزش و پرورش آنها، با شیوه‌ها و ابزار گوناگون سعی در نهادینه کردن این رفتار در میان جامعه داشتند. اگر ایشان می‌توانستند جامعه جاهلی جزیره‌العرب را به امر دانش و ادب اسلامی متخلق سازند و فرهنگ عمومی را کیفیت بخشند، به خوبی می‌توانستند دیگر موانع سد راه اسلام را از بین ببرند. ایشان به همین دلیل، در هر شرایطی به چنین کار عظیمی دست می‌یازیدند؛ چنان‌که در جنگ «بدر»، هنگامی که تعدادی از نیروهای سپاه مکه به اسارت مسلمانان درآمدند، دستور دادند تا هر اسیر که به ده تن از کودکان مسلمان نوشتن بیاموزد، پس از مهارت یافتن آن کودکان، آزاد شود (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۷۹، ص ۳۰۱).

بنابراین، می‌توان گفت: از منظر آیات و روایات و استدلال عقلی، امامان شیعه به عنوان جانشینان پیامبر دارای وظایفی در اداره امور جامعه مسلمانان هستند. یکی از این وظایف مهم و کلیدی، آموزش و تربیت دینی و علمی مردم است. امام^(ع) نه تنها رئیس اداری، قضایی و نظامی امت است، بلکه معلم و مربی مردم در امور تربیتی نیز هست؛ چنان‌که امام علی^(ع) نیز در خصوص شرح وظایف حاکم اسلامی و جایگاه تعلیم و تربیت دینی در سیره ائمه اطهار^(ع)، آموزش و پرورش علمی و دینی مردم را اصلی‌ترین حقوق مردم بر امام و حاکم اسلامی می‌داند و در این باره می‌فرماید: خدایا، تو می‌دانی که آن کارها که از ما سر زد، نه برای هم‌چشمی بود و نه رقابت در قدرت و نه خواستیم از این دنیا چیزی افزون به چنگ آوریم، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین تو را که دگرگون شده بود، بازگردانیم و بلاد (زمین) تو را اصلاح کنیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امان مانند و آن حدودی که مقرر داشته‌ای، جاری گردد (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۸، ص ۲۰۲). در نهایت باید گفت امام و حاکم اسلامی موظف است معارف اسلامی و ایمانی را به افراد تحت حکومتش آموزش دهد. والی نباید در بیان احکام و حدود الهی توقف نماید، و نه

کسی باشد که سنت را فرو می‌گذارد تا امت را به هلاکت اندازد (نهج‌البلاغه، ص ۳۰۳) هر آینه، آنچه بر عهده امام است، این است که آنچه را خداوند به او فرمان داده به جا آورد؛ چون رساندن مواعظ و سعی در نیکوخواهی و احیای سنت پیامبر و اقامه حدود خدا بر کسانی که سزاوار آن هستند، پس به تحصیل علم بشتابید (نهج‌البلاغه، ص ۲۳۳). ائمه‌اطهار^(ع) به عنوان مجریان احکام الهی، در بعد آموزش، اهداف علمی را دنبال می‌کردند تا بدین طریق، علاوه بر پیشبرد وضعیت علمی، سطح فکری و درک اجتماعی مردم را کیفیت بخشند. در بعد پرورشی نیز در پی رشد اخلاق، اعتقاد و پرورش استعدادهای فطری آنان بودند. بنابراین یکی از مهم‌ترین اهداف حکومت اسلامی پرورش و تربیت افراد جامعه مطابق با روح اسلام و آداب و فرهنگ اسلامی است و در این زمینه دولت برخاسته از اسلام و اسلامی نیز می‌بایستی بدون کوچک‌ترین اهمالی نسبت به تعلیم و تربیت افراد جامعه بپردازد. دولت اسلامی در تمام حوزه‌های فرهنگ می‌بایستی دخالت کند و فرهنگ جامعه را مطابق با قوانین اسلامی تنظیم و اجرا نماید. در امر تعلیم و تربیت به عنوان پایه فرهنگی نیز می‌بایستی حضور تمام عیار داشته باشد تا جامعه از مبانی ارزشی و دینی فاصله نگیرند. چنانچه مصادیق این مفاهیم را در موارد متعددی از آموزش عالی تا زیر مجموعه‌ها و پایین‌ترین مراتب آموزشی، دولت دست برتر را دارد.

۴-۱-۲. راهبرد دولت لیبرالی در قبال فرهنگ تعلیم و تربیت

عمر تعلیم و تربیت لیبرال به ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌رسد. در واقع اولین فیلسوفان این مکتب افلاطون و ارسطو بودند که به برتری این نوع آموزش بر سایر آموزش‌ها اعتقاد داشتند. اساسی‌ترین دیدگاه مدافعان آموزش و پرورش آزاد این است که کسب دانش فنی فی‌نفسه ارزشمند است. زیرا هوشمندی و روشن‌اندیشی در شخص فرهیخته را باعث می‌شود. این روشن‌ذهنی و تعالی عقلی و معنوی ارزنده‌ترین ثمره برای انسان و سبب سعادت‌مندی او است (زیباکلام مفرد، ۱۳۷۴، ص ۱۰۴). اندیشه تعلیم و تربیت لیبرال طی قرن‌ها در سراسر غرب به منظور تربیت شهروند آزاد جریان داشت، در حالی که ساختار سیاسی و اجتماعی این تمدن از دستیابی همه افراد به چنین تربیتی ممانعت می‌کرد، آن را ویژه معدودی از اشراف و مریبان در گذشته و همچنین در دوران معاصر تعلیم و تربیت لیبرال را تأیید و از آن حمایت کرده‌اند. افلاطون و ارسطو با وجود اختلافاتی که در بسیاری از مفاهیم داشتند، از نخستین و

بزرگ‌ترین مبلغان و مبشران این نظریه به شمار می‌روند. در عصر جدید، نیز آرنولد، نیومن، هرست و آدلر حامیان آموزش و پرورش آزاد هستند (مرجانی، ۱۳۸۴، ص ۵۳).

در عصر حاضر نیز فیلسوفان غربی مانند پیترز، به عنوان حامیان تعلیم و تربیت لیبرال هستند. صاحب‌نظران تعلیم و تربیت لیبرال، عنصر عقلی را ارزشمندترین خصیصه انسانی تلقی می‌کنند و بر این باور هستند که اگر آدمی این عنصر را به گونه صحیح به کار ببرد، آنگاه به شناخت واقعی پدیده‌ها خواهد رسید و واقعیت نهایی را درک خواهد کرد. در واقع انسان می‌تواند به واسطه تجلی‌های ظاهری وجود چیزها، به الگوی کلی وجود و درک هماهنگ بین امور مختلف و طرح جامع آنها نایل شود (خالقی، ۱۳۷۹، ص ۳۴).

اندیشمندان تعلیم و تربیت لیبرال به طور کلی معتقد هستند که عقل تعلیم‌یافته، عقلی است که نگرشی مرتبط و به هم‌پیوسته از امور دارد. صاحب‌نظران تعلیم و تربیت لیبرال بر ویژگی‌هایی مانند پرورش تفکر انتقادی، عقلانیت یا پرورش ذهن در همه ابعاد، کسب دانش به دلیل دانش، پرورش فرد آزاد، فقدان تبعیض در قانون، تکثرگرایی عقیدتی و همگانی بودن تعلیم و تربیت تأکید می‌کنند^(۱).

تعلیم و تربیت در لیبرالیسم اهمیت اساسی دارد. صاحب‌نظران تعلیم و تربیت لیبرال بر ویژگی‌هایی مانند پرورش تفکر انتقادی، عقلانیت یا پرورش ذهن در همه ابعاد، کسب دانش به دلیل دانش و همگانی بودن تعلیم و تربیت تأکید می‌کنند. در این جوامع، امر تعلیم و تربیت اجباری و رایگان می‌باشد و دولت عهده‌دار اجرایی کردن این امور است. در این جوامع امر تعلیم و تربیت اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد، زیرا اساس و پایه این جوامع را تشکیل می‌دهد. در بسیاری از کشورهای لیبرالیستی از جمله امریکا، برای اجرای قانون عدم تبعیض بین مناطق دارای امکانات و امکانات محدود توسط دولت جهت برابری، قوانین بسیار خوبی در نظر گرفته شده است؛ از جمله این قوانین می‌توان به دارا بودن سهمیه ویژه دانش‌آموختگان مناطق دارای امکانات محدود اشاره کرد که این سهمیه شامل مابقی مناطق دارای امکانات مناسب نمی‌شود. بدین وسیله از همه مناطق کشور، استعدادها یافت شده و در راستای پیشرفت کشور استفاده می‌شود که این قانون توسط دولت وضع می‌گردد و توسط خود دولت نظارت شدیدی را در راستای اجرای مناسب آن به عمل می‌آید. اما این به معنای تضعیف بخش خصوصی از جانب دولت نمی‌شود، بلکه بخش خصوصی با قدرت بیشتری نیز وارد عرصه آموزش و تعلیم و تربیت شده است.

۴-۲. دین و فرهنگ

۴-۲-۱. راهبرد دولت اسلامی در قبال فرهنگ دینی

در بررسی دین به عنوان یکی از مؤلفه‌های فرهنگی اسلام باید گفت که دین در جوهر خود با پاره‌ای محدودیت‌ها و مرزبندی‌ها همراه است. اسلام به عنوان یک دین از پیروان خود می‌خواهد که بینش و کنش و رفتار خویش را با توجه به اصول، معیارها و ضوابط خاصی تنظیم کنند. دین شیوه زیستن ویژه‌ای را به پیروان خویش پیشنهاد می‌کند و از آنان می‌خواهد که عواطف، نگرش‌ها و گرایش‌های درونی خویش را درجات خاصی سامان دهند و رفتار بیرونی خود را با تعالیم دینی هماهنگ سازد (علیزاده، ۱۳۸۸، ص ۱۱۴). گرچه از این زاویه، دین محدودیت‌زا و کنترل‌کننده و سالب آزادی محض آدمی می‌نماید، اما از زاویه دیگر نوعی رهایی و آزادی را به ارمغان می‌آورد. در منطق قرآنی اسلام و شریعت عنصر رهایی‌بخش و آزادی‌آفرین قلمداد شده‌اند و تبعیت و پیروی از پیامبر و تعالیم او به منزله طریق گشودن زنجیرهای اسارت و بندگی یاد شده است. اعتقاد به قدسی‌ها و در نظر داشتن امور مقدس، یکی از گرایش‌های عمیق و باطنی روح انسان است. این قضیه در همه انسان‌ها به طور یکسان در عین وجود تمایزهای ظاهری نهفته است و انسان به حکم انسان بودن و خمیرمایه قدسی داشتن به سمت این امور مقدس کشیده می‌شود. فرهنگ اسلامی جوهره‌ای قدسی و معنوی دارد و انسان‌ها را در مرحله نخست، به سمت این امور متعالی سوق می‌دهد. مقوله خدا، آخرت، اخلاق، عبادت، نیایش، تکلیف و... مقوله‌هایی ارزشی و قدسی هستند که اهمیت فوق‌العاده‌ای در فرهنگ اسلامی یافته‌اند و از همین رهگذر، ایمان مذهبی و قدسی از ارزشی والا برخوردار است (پیروزمند، ۱۳۸۶، ص ۲۴).

از اوان تشکیل دولت اسلامی در زمان پیامبر گرامی، هدف اولیه عبارت بود از دین، و آن یعنی مجموعه برنامه‌هایی که برای سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها ابلاغ شده بود. بعد از تشکیل حکومت توسط پیامبر، دین به عنوان اساسی‌ترین مؤلفه اسلام مورد تبلیغ بیشتری قرار گرفت تا جایی که تبدیل به دین جهانی شد و به کشورهای مختلف از جمله ایران رسید. در عصر کنونی، در ایران، نهاد تبلیغ دین اسلام به عنوان مذهب رسمی کشور، نهادهایی است که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم از طرف دولت تعیین گردیده است و دولت بر این نهادها نظارت شدیدی دارد. از جمله این مراکز به مساجد، حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها می‌توان اشاره کرد که در این مراکز افراد بی‌شماری از طرف دولت نمایندگی تبلیغ دین را دارند. از سوی دیگر،

بسیاری از محتوای درسی مدارس را نیز کتاب‌هایی با محتوای مذهبی تشکیل می‌دهد که برنامه‌ریزی چنین امری از طرف دولت، در راستای تبلیغ بیشتر دین در جامعه می‌باشد. دولت به عنوان عالی‌ترین نهاد برآمده از روح اسلام، می‌بایستی همواره حافظ، مجری و ناظر بر رعایت دین و اصول و فروع آن در جامعه بوده و اگر از این کارویژه دریغ نماید، مشروعیت خود را از دست می‌دهد و مورد قبول نمی‌باشد (سروش، ۱۳۷۸، ص ۶۶). دولت با ایجاد و تعبیه نهادهای مجری دین، اجرای آن را نیز نظارت کرده و بر آن است تا افراد جامعه را نیز مطابق با فرهنگ دینی پرورش دهد و جامعه‌پذیری نماید. از جهتی دیگر دولت اسلامی می‌بایستی برای ترویج فرهنگ دینی، برنامه‌های تبلیغی و ترویجی ایجاد کرده و به وسایل مختلفی همچون صدا و سیما و همچنین آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها، نسل‌های بعدی را با فرهنگ دینی آشنا نماید و دین را به حال خود واگذار نکند. دولت اسلامی می‌بایستی دین و فرهنگ دینی را عین سیاست بداند و در تمام سیاست‌های اعمالی و اعلانی خود بر مبنای دین عمل کند و هیچ حوزه‌ای از سیاست خویش را میرا از دین نداند و آنها را جدایی‌ناپذیر قلمداد نکند و مطابق این امتزاج دین و سیاست در تمام عرصه‌ها عمل نماید.

۴-۲-۲. راهبرد دولت لیبرالی در قبال فرهنگ دینی

دین در لیبرالیسم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، اما نوع نگاه به آن در برخورد با حوزه عمومی، نسبت به اسلام، کاملاً متفاوت می‌باشد. جان لاک معتقد است دلیل آزاد بودن انسان، عقلانیتی است که خدا در وجود او به ارمغان گذاشته و در واقع چنان که منتسکیو نیز بعدها تکرار می‌کند، قانون طبیعی که عقل خدادادی انسان معیار شناخت آن است، اقتضا می‌کند که انسان‌ها در باطن به حقوق و جان و سلامتی و آزادی دیگران احترام گذارند و آن را به رسمیت بشناسند. از نظر لاک، خدا زمین و هم چیزهای آن را برای نگاهداشت و بهروزی آدمیان به آنان داده است. اگرچه خدا زمین و چیزهای روی آن را تقسیم نکرده است، عقل حکم می‌کند که ضرورت وجود دارایی خصوصی بر طبق مشیت خداست. براین اساس می‌توان گفت نوع نگاه لاک به مفاهیم لیبرال دموکراسی بر نوعی خداشناسی بنا شده، خدایی که انسان را عاقل و آزاد آفریده و هر آنچه که در زمین است، برای او مسخر ساخته است. وی حتی این نظر را که مذهب، عامل تشنج‌ها و اغتشاش‌های اجتماعی است، رد می‌کند و می‌گوید که اجتماعات مذهبی، صلح عمومی را به خطر می‌اندازد و بقای دولت را تهدید می‌کند؛ اما چرا فرمانروایان از کلیسا و دستگاه مذهبی خود نمی‌ترسند. نباید پنداشت که انگیزه و الهام فردی که در

توطئه‌چینی‌های آشوبگر شرکت می‌کنند، مجامع مذهبی است، بلکه ستم‌هایی که بر آنها می‌شود، ایشان را به تلاش برای رهایی وا می‌دارد. پس آنچه سبب بروز جنگ‌های مذهبی می‌شود، فقدان مدارا و تساهل در برابر افرادی است که عقاید متفاوتی دارند پس دولت و کلیسا باید فعالیت خود را در حریم خویش انجام دهد، یعنی یکی باید توجه خود را به آسایش‌های دنیوی مردم معطوف دارد و دیگری به رستگاری روح آنان (Lock, 1727, p.452).

گرچه اندیشه‌های لاک مایه‌هایی از سکولاریسم را در خود دارد، ولی به نفی بنیادی دیانت نمی‌انجامد، بلکه به گونه‌ای می‌کوشد در زمانه‌ای که دین از یک سو مورد سوء استفاده قدرتمندان است و از سوی دیگر مورد هجوم نواندیشان، با نگرش خاص خود از حریم آن دفاع کند (جونز، ۱۳۷۳، ص ۹۲۳) پس از لاک، روسو مهم‌ترین و شاید تأثیرگذارترین اندیشمند در تکوین نظریه‌های دموکراسی است. روسو آشکارا یک متفکر مذهبی است و در اندیشه خود به مذهب هم از جنبه‌های اجتماعی آن بهای بسیار می‌دهد. او در کتاب قرارداد اجتماعی آشکارا به نقش مثبت دین در رهایی انسان اشاره می‌کند (روسو، ۱۳۴۵، ص ۱۹۴).

دولت لیبرالیستی در زمان اندیشمندان نخستین خود مخالفتی با دین و خداپرستی نداشت، کما اینکه این موضوع در بالا تصدیق شده است؛ ولی امروزه به هر دلیلی، سخت‌گیری‌های بسیاری در مورد دین‌پرستی در این کشورها دیده می‌شود. از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دلایل این مورد، می‌توان به مادی‌گرایی غرب اشاره کرد که این امور تا حدی معنی خود را از دست داده و دولت در این کشورها، حتی در تبلیغ دین مسیحی، اصول سرمایه‌داری را بر آن حاکم کرده و به آن رنگ و بوی مادی بخشیده است. در واقع دولت در دینی که در این کشورها حاکم است هیچ‌گونه دخالتی ندارد و وظیفه این امور بر عهده کلیسا و اشخاص مذهبی این مرکز می‌باشد که افراد در انجام تکالیف مذهبی مذهب رسمی کشور آزاد بوده و هیچ‌گونه دخالتی را از جانب دولت احساس نمی‌کنند. در حقیقت در این کشورها مذهب و سیاست قرن‌هاست که از هم جدا شده و کارگزاران این دو حوزه در حیطه حاکمیت خود دخالتی را از جانب یکدیگر به خود نمی‌بینند و در قلمروی خود کاملاً آزاد هستند. به عبارتی دیگر، دین در دولت لیبرالیستی به حوزه فردی کوچ داده شده تا افراد، مبانی دینی و ارزشی خود را به محافل سیاسی و عمومی و اجتماعی وارد نکرده و تلقی آن نیز صرفاً به حوزه شخصی واگذار گردد. بنابراین افراد آزادند که دین خود را در حوزه شخصی پرستش و در عین حال، تبلیغ نمایند و این در صورتی است که خواهان ورود به سیاست با اعتقادات مذهبی منحصر به فرد خویش نباشند. بنابراین با رشد و وراج پدیده سکولاریسم که از جهتی با پیدایش دولت‌های مدرن در

سال ۱۶۴۸ آغاز شده، به تدریج دین منزوی و منزوی تر شد و از سیاست جدا شد و با تکامل لیبرالیسم، سکولاریسم نیز قوی تر گردید و دولت خود را از اعتقادات مذهبی خالی نمود و آن را محدود به حوزه فردی دانسته و در حوزه شخصی دولت هیچ دخالتی نمی کند.

۳-۴. هنر و فرهنگ

۱-۳-۴. راهبرد دولت اسلامی در قبال فرهنگ هنری

هنر در اسلام دارای گنجینه عظیمی از معانی عمیق عرفانی و حکمت الهی است، زیرا این هنر ریشه در بنیان‌های ژرف تفکری معنوی و الهی دارد. این هنر، گاه با خلق صورت‌های جدید و گاه با بهره‌گیری از تصاویر و فرم‌های هنری گذشته همچون ایران باستان و ایران قبل از اسلام و با نگرش و معنا بخشی مجدد به آنها به پی‌ریزی فرهنگی بس غنی و شکوفا در تمدن اسلامی پرداخت. زبان هنر اسلامی زبانی رمزگونه و نمادین است. زبان نمادین، زبانی است که هنر در تمدن‌های دینی برمی‌گزیند و مفاهیم درونی خود را در قالب آن بیان می‌کند. به طور کلی «نماد به چیزی گفته می‌شود که نمی‌تواند به روشی دیگر بیان می‌شود.» (Guenon, 2001, p.15). یعنی مفاهیمی که به زبان مستقیم قابل بیان نیستند و زمانی که زبان با همه محدودیت‌هایش قادر به انتقال این مفاهیم نیست، قالبی نمادین به خود می‌گیرند تا بتوانند خود را بیان کنند. به عبارتی، رمز یا نماد ابزاری است برای بیان تصور یا مفهومی که برای حواس ما غایب بوده و ناشناختنی و غیبی محسوب می‌شود. (Rappaport, 2001, p.12). تیتوس بورکهارت نیز به این مطلب اشاره می‌کند که «نماد امری مبهم و گنگ یا حاصل یک گرایش احساسی نیست، بلکه نماد، زبان و لسان روح است» (بلخاری قمی، ۱۳۸۴، ص ۶۲). پس نماد تجلی یا واسطه امری معنوی محسوب می‌شود و نمادپردازی و رمزپردازی جایی آغاز می‌شود که امکانات بیان محدود بوده و زبان عاجز می‌شود. از دیگر سو همانگونه که خداوند می‌فرماید از روح خودم در انسان دمیدم، ما انسان‌ها دارای ابعادی پیچیده و واقعیاتی بسی معنوی و عمیق هستیم. خداوند اسماء الله را به انسان آموخت (و علم‌الادم اسماء کلها) پس ما با استفاده از نمادهای معنوی قادر به شناخت ابعادی ناپیدا از بخش الهی وجود انسان نیز هستیم (بینای مطلق، ۱۳۸۵، ص ۹۵).

به عبارت دیگر سمبل‌ها منشأیی الهی دارند. سراسر طبیعت و حتی خود انسان سمبل حقیقتی فراطبیعی است و در واقع خداوند در طبیعت و انسان تجلی کرده و سراسر طبیعت

ظهوری از صورت الهی خداوند است و این در واقع همان نظریه کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت است که ریشه در عرفان و فلسفه اسلامی دارد.

در عصر جدید، هنر در جامعه ایران اسلامی نموده‌های بسیاری یافته است، از جمله این هنرها می‌توان به آثار باستانی که در موزه‌ها نگهداری می‌شود، صنایع دستی که در جاهای مختلف کشور با توجه به فرهنگ آن مناطق وجود دارد، اشاره کرد. در مورد آثار باستانی وضع کاملاً مشخص است، زیرا متصدی کشف، ثبت و ضبط این آثار فقط دولت است که در موزه‌های ملی این آثار در معرض دید همگان قرار گرفته است و دولت در تمام مراحل کشف، ثبت و ضبط ناظر به اجرای کامل این امور می‌باشد. طبق قانون جمهوری اسلامی ایران، از آن جا که اینها آثار ملی به حساب می‌آیند و متعلق به همه ملت می‌باشد، هیچ شخص حقیقی غیر از دولت نمی‌تواند به آن دست یابد. متخصصان آثار باستانی که در دانشگاه‌ها آموزش‌های لازم در این امور را دیده‌اند، مسئول کشف این مناطق هستند که با حمایت و نظارت کامل دولت انجام می‌گیرد.

در مورد صنایع دستی بودجه‌هایی که از طرف دولت هر ساله برای توسعه و حمایت از این صنایع در کشور انجام می‌گیرد، گویای تأثیر به سزای دولت در پیشرفت این صنایع در کشور می‌باشد. گذشته از این، نمایشگاه‌هایی که دولت برای حمایت از این صنایع محلی انجام می‌دهد، نشان‌دهنده نیاز این هنرآفرینان به کمک‌های مادی و معنوی دولت است و دولت هم با آگاهی از این نیاز همیشه به طرق مختلف از آنها حمایت می‌کند. در یک جمع‌بندی و به طور خلاصه می‌توان به مهم‌ترین وظایف دولت در قبال فرهنگ اسلامی به موارد زیر اشاره نمود:

- ترسیم ارکان و پایه‌های تفکر اسلامی و انقلابی؛
- اهتمام به تبلیغ و آموزش معرفت دینی و ارزش‌های فرهنگی کشور؛
- توجه به امور معنوی؛
- فرهنگی کردن جامعه؛
- تعمیق و رشد کیفی فرهنگ جامعه؛
- هدایت جریان رشد فرهنگی؛
- تکیه بر نیروهای مؤمن؛
- توجه ویژه به جوانان برای تبلیغات فرهنگی؛
- تبیین همه جانبه اسلام برای جهان امروز؛
- ارائه عملی اسلام به جهان معاصر (علیزاده و همکاران، صص ۱۶۶-۱۶۳).

۴-۳-۲. راهبرد دولت لیبرالی در قبال فرهنگ هنری

از این میان جامعه‌شناسان غربی، گئورک زیمل بیش از همه به پیشبرد تحقیق جامعه‌شناسی در باب هنر یاری رسانده، زیمل کوشید مناسبات موقعیت اجتماعی هنر را با مسیحیت و تأثیر و نفوذ جهان‌بینی‌ها در آثار هنری را عیان سازد. او بین میل تقارن و صور حکومت استبدادی یا جوامع سوسیالیستی و میل به عدم تقارن و صور لیبرالی یا فردگرایی حکومت یا جامعه تناسب می‌دید (نجفی، ۱۳۸۴، ص ۵). اسپنسر منشأ هنر را بازی می‌دانست. او معتقد بود که حیوانات پست‌تر همه نیروی حیاتی خود را صرف نگهداری و ادامه زندگانی می‌کنند، اما در انسان پس از برآوردن نیازهای وی یک نیروی اضافی به جای می‌ماند. این نیروی اضافی صرف بازی شود و از بازی به هنر می‌رسد. بازی تظاهر به عمل واقعی است، هنر نیز این چنین است (بسیج، ۱۳۸۰، ص ۲۴). لئون تولستوی هنر را یکی از وسایل ارتباط انسان‌ها با یکدیگر و آن را از موجبات ترقی و پیشرفت بشریت به سوی کمال می‌داند (تولستوی، ۱۳۶۴، ص ۱۷۰). هنر در غرب جلوه‌های بسیار یافت، از جمله موسیقی به یکی از زمینه‌های اصلی هنر تبدیل شده است. کالج‌ها و دانشگاه‌های آمریکا نقشی بسیار مؤثر و بی‌سابقه در فرهنگ موسیقی امروزی داشته‌اند. این مراکز، بسیاری از آهنگسازان، نوازندگان و پژوهشگران پیشرو را پرورانده و به کار گمارده‌اند. دوره‌های درک موسیقی، افق‌های فکری دانشجویان بی‌شماری را گسترش بخشیده و دامنه سلیقه موسیقی آنها را وسعت داده است. از میانه سده بیستم تا امروز بسیاری از دانشگاه‌ها پذیرای مخارج گروه‌های هم‌نواز متخصص در موسیقی سده بیستم شده‌اند. از این گذشته، این دانشگاه‌ها بیشتر استودیوهای موسیقی الکترونیک را نیز در خود جای داده‌اند. به این ترتیب، کالج‌ها و دانشگاه‌های آمریکا به گونه‌ای غیرمستقیم و بیش از کلیسا و اشرافیت در دوره‌های پیشین حامیان موسیقی شده‌اند.

دامنه تنوع هنر در غرب و کشورهای لیبرالیستی، جلوه‌های متنوع و فوق‌العاده‌ای یافته است. دولت با آزادی بسیاری که به افراد در این کشورها داده، آنها خالق گونه‌های مختلف هنری گردیده‌اند. گروه‌های اپرا، نوازندگی و ارکسترهای مختلف در این کشور، به امور واقعی زندگی افراد پیوند خورده‌اند و حتی در رسانه‌های ملی که حمایت آن در دست دولت ملی می‌باشد، این هنرها جزو برنامه‌های اصلی رسانه‌ای محسوب می‌شود و این به معمای حمایت مستقیم و غیرمستقیم این هنرها توسط دولت می‌باشد. دولت در این جوامع بستر و زمینه اصلی رشد و پیشرفت این صنایع را برای افراد فراهم کرده است تا افراد بتوانند به راحتی و بدون موانع مختلفی، هنر و استعداد هنری خود را به منصف ظهور برسانند. البته قابل تأکید و بیان

است که در این کشورها دولت فقط در حد فراهم ساخت بستر رشد این هنرها می‌باشد و نه بیشتر و در حقیقت این خود افراد هستند که کار اصلی را انجام می‌دهند.

۴-۴. رسانه‌های جمعی و فرهنگ در دولت اسلامی و دولت لیبرالی

۴-۴-۱. راهبرد دولت اسلامی در قبال فرهنگ رسانه‌ای

یکی از حوزه‌های مورد بحث در مورد اهمیت رسانه‌های جمعی در اسلام، می‌توان به حوزه مردم‌سالاری اشاره کرد. جوهره مردم‌سالاری دینی بر مدخلیت نقش ربوبیت در قالب تشریع و نیز نقش فعال آحاد انسانی در ساحت اجتماعی تأکید دارد. به عبارتی بنیاد چنین مردم‌سالاری بر ترازوی رضایت شارع و رضایت مردم استوار است و با عنایت به اینکه رضایت مذکور از مسیر تحقق فرآیندهای گوناگون سیاسی برمبنای ساختارهای قانونی مأخوذ از شرع و عقل میسر می‌گردد، این خود محتاج ایجاد مکانیزم‌های هوشمندسازی نظام اجتماعی است تا از مسیر این هوشمندسازی، ساحت ناخود آگاه سیاسی در تعامل با پیامدهای حاصل از بازخورد نظام اجتماعی، از گام گذاردن در مسیرهای ناصواب یا ناکارآمد- ولو ناخودآگاه پرهیز نموده و به سمت و سوی قانونیت مرکزی و ارزش محوری سوق پیدا نماید (امینی، ۱۳۸۴، ص ۱۷). رسانه‌ها در این میان به عنوان یکی از سازوکارهای بازخورده که می‌تواند در حلقه‌های مختلفی این بازخوردهی را در نظام اجتماعی بازتولید کند، قادرند تا ساحت خود آگاهی سیاسی را ارتقاء بخشیده و زمینه توانمندسازی و هوشمندسازی ساخت قدرت سیاسی را در زمینه انطباق اتوماتیک کارکردهای خود با قانونیت مبتنی بر امر و نهی شارع و نیز هنجارهای برآمده از خرد جمعی، فراهم آورند (بشیریه، ۱۳۸۶، ص ۵۲).

با عنایت به عناصر موجد نظام مردم‌سالاری دینی، رسانه‌های جمعی نقش مهمی در تحقق مردم‌سالاری دینی خواهند داشت. در دولت اسلامی نیز مانند سایر دولت‌ها، رسانه‌ها در جهت اهداف کشوری نقش تعیین‌کننده و به سزایی را دارد. این رسانه‌ها از طریق حمایت از اقدامات دولت جلوه مشروعیت‌بخشی به آن می‌دهد. بنابراین دلایل، دولت برای استحکام خود، مشروعیت‌بخشی اهداف و اقداماتش و بقای نظام سیاسی کنترل رسانه نظام سیاسی را خود بر عهده دارد. حتی مقامات رسانه‌های جمعی مانند صدا و سیما و رادیو، از طرف خود دولت تعیین می‌گردد. گذشته از این رسانه‌های جمعی، مجوز سایر رسانه‌ها مانند، روزنامه و مجلات نیز برای انتشار از طرف دولت صادر می‌گردد، حتی مطالب مندرج در این رسانه‌ها به اطلاع کامل دولت می‌رسد که نباید با اهداف کلی نظام سیاسی و امنیت ملی آن در تعارض باشد.

دولت جمهوری اسلامی بنا به مصالح ملی و شرایط کنونی جهان که بسیاری از کشورها وارد جنگ فرهنگی علیه ایران شده‌اند، برای جلوگیری از این حملات، خود هدایت این رسانه‌ها را بر عهده دارد، یعنی رسانه‌های جمهوری اسلامی ایران، رسانه کاملاً ملی است، به این صورت که یا کاملاً تحت نظارت دولت است یا از طرف دولت مجوز انتشار آن صادر می‌شود و دولت در آن دخالت، کنترل و نظارت شدیدی دارد و قوانین شدیدی بر آنها اعمال شده است.

۴-۴-۲. راهبرد دولت لیبرالی در قبال فرهنگ رسانه‌ای

در کشورهای لیبرالیستی، رسانه‌های جمعی به دو بخش خصوصی و دولتی تقسیم می‌شود که این دو بخش در بسیاری از موارد در راستای منافع همدیگر حرکت می‌کنند. این رسانه‌ها دو کارکرد در سطح جهان دارند، اول اینکه در راستای تأمین منافع خود در داخل کشور و دنیا حرکت می‌کنند. دوم، یکی از مهم‌ترین اهداف اصلی رسانه‌های لیبرالیستی، تأمین منافع از طریق تحت فشار قراردادن کشورهای مسلمان به خصوص ایران می‌باشد. در همین راستا رسانه‌ها که با جهت‌گیری کامل دولت حرکت می‌کنند سعی در رسیدن به این اهداف را دارند. به همین جهت مراکز مختلفی را در این جهت راه‌اندازی کرده‌اند و دولت برای رسیدن به این اهداف حتی از مراکز خصوصی حمایت درخور توجهی را انجام می‌دهد. امپراتوری‌های بزرگ خبری مانند نیویورک تایمز، آسوشیتدپرس، فاکس نیوز، سی‌ان‌ان، که در چنگال غرب قرار دارند به دنبال مدیریت تحولات و جهت‌دهی افکار عمومی مردم جهان براساس سیاست‌های از قبل تعیین شده خود هستند و به زعم خودشان دنیا را به سوی جهانی شدن می‌کشاند (لال، ۲۰۱۱، ص ۵۱). در حالت کلی، این کشورها درصدد تغییر الگوی کشورهای در حال توسعه هستند که فرهنگ خود را در این کشورها جایگزین کنند؛ زیرا با انجام این کار راحت‌تر می‌توانند به منافع خود در این کشورها برسند. هر اقدامی حتی در رسانه‌های خصوصی در راستای این اهداف، با اطلاع کامل دولت انجام می‌گیرد و دولت نیز پشتیبانی کامل را از آنها انجام می‌دهد. اما در بسیاری موارد دیگر، این رسانه‌ها به طور کاملاً خصوصی عمل می‌کنند و دولت هیچ‌گونه نظارتی را بر آنها اعمال نمی‌کنند، یعنی در حقیقت بر طبق قاعده دولت محدود عمل می‌کنند. در برخی جوامع از رسانه‌ها که از قبیل رادیو و تلویزیون گرفته تا اینترنت، نشریات و سینما، به صورت آگاهانه سود می‌جویند و روز به روز بر بهبود وضعیت فرهنگی و توسعه جامعه خود می‌افزایند و در برخی دیگر ناآگاهانه از رسانه‌های جمعی استفاده می‌شود که در این سیستم‌ها تأثیر رسانه‌ها بر جامعه ممکن است منشأ ایجاد فرهنگ نامناسب از قبیل کار فردی

به جای کار گروهی، واردات به جای صادرات و ورود نامناسب فرهنگ و هنجارهای بیگانه و غیره شود که این عوامل سبب ضعف و عقب‌ماندگی جوامع گردد (لال، ۲۰۱۱، ص ۷۸). از آنجا که بیشترین رسانه‌های خبری-سیاسی جهان امروزه به دست کشورهای اروپایی و امریکایی می‌باشد، سایه آن بر بزرگ‌ترین غول‌های رسانه‌ای جهان گسترده است، آنها با داشتن دست باز در تولید و صنعت برنامه‌های ضداسلامی و پخش و نشر آن در کشورهای اسلامی در جهت ترویج فرهنگ دین‌ستیزی و اسلام‌گریزی و نهادینه نمودن فرهنگ سکولاریسم، تغییر الگوهای فرهنگی و بومی اسلامی و فریب افکار عمومی با مسلمانان در ستیزند و سعی در هجوم فرهنگی و استعمار اسلام را دارند. آنان مداوم اسلام را ناکارآمد می‌خوانند و به شاخ و برگ آن دست می‌برند، انواع گوناگون تهمت‌های ناروا را بر اسلام روا می‌دارند و در صدد کسر شأن و منزلت آن می‌باشند. ترویج فساد و بی‌بندوباری و سرگرم نمودن جوانان به فرهنگ لیبرالی و انسان‌محوری که هدف اصلی این رسانه‌های پرترفدار، تبلیغ مبانی و اساس‌های سست لیبرالیسم و آزادی‌خواهی غربی استوار است. بنابراین از آنجا که طرفداران این رسانه‌ها با تبلیغ ماهرانه فرهنگ لیبرالی و موجه جلوه دادن آنها و صیقل دادن این هنجارها با نگرش انسان‌محوری و برتری‌جویانه نسبت به سایر فرهنگ‌ها، خود به ابزارهای کمکی دولت‌های لیبرالی تبدیل شده‌اند، کمترین محدودیت از جانب دولت‌ها نسبت به این رسانه‌ها اعمال می‌گردد و این فرهنگ آزادی رسانه‌ای کشورهای لیبرالی، به الگویی برای سایر کشورها در عرصه سیاست‌گذاری رسانه‌ای تبدیل شده است.

فرجام

حوزه فرهنگ، حوزه‌ای است که شناخت آن به آسانی میسر نیست و می‌توان گفت که با همه عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ارتباط مستقیم دارد. با پیچیده شدن ارتباطات و به تبع آن کارویژه‌های اجتماعی در دنیای کنونی، اهمیت و ضرورت نحوه مدیریت فرهنگ و همچنین میزان دخالت دولت‌ها در این عرصه نمایان‌تر شده و دولت‌ها بسته به ایدئولوژی و جهان‌بینی خود و تعاریفی که از انسان و نحوه برخورد با انسان‌های جامعه خویش ارائه می‌دهند، نقش خود را در قبال فرهنگ نیز تعریف می‌کنند. از این رو دولت به عنوان نماینده مردم در نظم و انضباط امور و بزرگ‌ترین سازمان و نهاد اجتماعی که با گسترده‌ترین تعداد افراد جامعه در ارتباط است، نقش به‌سزایی می‌تواند در فرهنگ ایفا کند. چنانچه ذکر شد، در دیدگاه‌های اسلامی و لیبرالیستی در خصوص میزان دخالت دولت در عرصه فرهنگ تفاوت عمیقی وجود

دارد. چنانچه در دولت اسلامی، بنا به اهداف دولت در زمینه هدایت افراد جامعه جهت رسیدن به سعادت، دولت می‌بایستی تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را زیر نظر داشته باشد و مواظب اجرای تمام‌عیار قوانین اسلامی باشد؛ لذا خودبه‌خود فرهنگ به حوزه‌ای زیرمجموعه دولت تبدیل شده که می‌بایستی با فرمان‌ها و دستورات دولتی به اجرا درآید. این در حالی است که در نقطه مقابل دولت برآمده از دیدگاه لیبرالیستی نیز در برخی عرصه‌های فرهنگ به سبب ضرورت در فرهنگ دخالت می‌کند، اما این نقش بیشتر جنبه حمایت-تشویقی داشته و پس از سیاست‌گذاری‌های کلان، ادامه فرهنگ اجتماعی را به حال خود گذاشته و بر آن است که با این روش اصول آزادی و بی‌طرفی لیبرالی نیز محقق گردند. در بعدی دیگر، دولت لیبرالی در حوزه فردی فرهنگ هیچ دخالتی نداشته و معتقد است که چون انسان آزاد آفریده شده، باید آزاد زندگی کند و نباید هیچ قیدوبندی جهت محدودسازی وی وجود داشته باشد. از این رو، دولت لیبرالی با اعتقاد به اصول بی‌طرفی لیبرالی، عدالت و انصاف، اصل آزادی در انواع مختلف آن، تساهل و تسامح و... دخالت خود را در حوزه فرهنگ فردی ممنوع می‌داند و در این عرصه ورود نمی‌کند.

در نهایت و با توجه به یافته‌های پژوهش حاضر در زمینه جایگاه دولت در عرصه‌های فرهنگی جامعه به این نتیجه می‌رسیم که در زمینه تعلیم و تربیت، دولت اسلامی بنا بر اهداف و ماهیت خود دارای حوزه‌ای گسترده و جایگاهی قابل توجه و ملموس است. در اسلام به طور عموم و در دولت اسلامی به‌طور اخص، تعلیم و تربیت امری معنوی و به عبارتی الهی است و هدف از آن هدایت به سوی سعادت و رسیدن به قرب الی‌الله است. از این‌رو آموزش و پرورش را امری همگانی، رایج و اجباری می‌داند و برای آن برنامه‌ریزی‌های هدایتی، ترویجی دارند. به طور کلی در اسلام از همان ابتدا آموزش و پرورش همگانی و معنوی مد نظر بوده تا به دولت‌های اسلامی امروزه رسیده است. در لیبرالیسم با توجه به اهمیت فراوانی که برای امر تعلیم و تربیت قائل‌اند، ابتدا آموزش همگانی نبوده و تنها عده کمی از افراد که عنوان شهروند بر آنها اطلاق می‌شد، حق آموختن داشتند؛ اگرچه با ورود به دوره‌های جدیدتر آموزش همگانی نیز مد نظر قرار گرفته، اما برخلاف دیدگاه اسلامی تعلیم و تربیت به معنی آموزش افراد برای بهره‌گیری از عقل و خرد فردی، پرورش تفکر انتقادی، عقلانیت یا پرورش ذهن در همه ابعاد، کسب دانش و نیز برای رسیدن به شناخت پدیده‌ها و امور واقعی است. در حالی که در اسلام و دولت اسلامی آموزش برای رسیدن به قرب الهی است که توسط دولت برنامه‌ریزی و کنترل می‌شود.

در رابطه با دین در یک جامعه اسلامی، دولت به عنوان عالی‌ترین نهاد برآمده از روح اسلام است. بنابراین در اینجا هدف دولت و جایگاه آن در تبیین فرهنگ جامعه تبلیغ دین و رسمیت بخشیدن به آن می‌باشد این مهم را می‌توان در برنامه‌ریزی محتوای کتاب‌های مدارس، برنامه‌های صدا و سیما و... دید. به عبارتی دولت درصدد پرورش افراد و جامعه از طریق فرهنگ دینی می‌باشد. چون دولت عالی‌ترین نهاد برآمده از روح اسلام در جامعه اسلامی است، می‌باید همواره ضامن و حافظ دین و اعمال آن باشد. به بیان دقیق‌تر مشروعیت دولت دینی (اسلامی) به انجام صحیح این کار است. برای این کار به صورت تبلیغی و ترویجی برنامه‌هایی را ایجاد کرده است و مثلاً از طریق دانشگاه‌ها، مدارس، صدا و سیما، مدارس و ... نسل‌های بعدی را با فرهنگ دینی آشنا می‌کند. در حالی که در یک جامعه لیبرالی اگر چه دین به رسمیت شناخته شده و مفاهیم لیبرالی بر نوعی خدانشناسی بنا شده است و دین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، اما نوع نگاه به آن در برخورد با حوزه عمومی، نسبت به اسلام، کاملاً متفاوت می‌باشد. در لیبرالیسم، نهاد دولت و نهادهای حامی دین مانند کلیسا هر یک در حوزه خاص وظایف خود را انجام می‌دهند؛ به عبارتی در سکولاریسم لیبرالی دولت باید توجه خود را به آسایش‌های دنیوی مردم معطوف دارد و دین و کلیسا به رستگاری روح آنان.

در حوزه هنر و جایگاه دولت در امور هنری جامعه، تفاوت زیادی میان دولت اسلامی و دولت لیبرالی وجود دارد. دولت اسلامی بنا بر ماهیت خویش که وظیفه حفاظت از دین و نمادهای دینی را بر عهده دارد، می‌باید از آثار هنری حفاظت و نگهداری و همچنین در شناسایی و کشف آثار هنری دینی و باستانی کوشش کند و سایر شاخه‌های هنری را متناسب با فرهنگ دینی پرورش دهد و دخالت مملوسی نماید. دولت لیبرالی برخلاف نقش ترویجی و نظارتی دولت اسلامی، نقشی نظارتی دارد به عبارتی وظیفه دولت فقط در حد فراهم ساختن بستر رشد این هنرهاست و نه بیشتر و در حقیقت این خود افراد هستند که کار اصلی را انجام می‌دهند.

در حوزه رسانه نیز در پرتو مباحث مشروعیت و مقبولیت نظام و برخاستن این مؤلفه‌ها از منابع دینی، دولت اسلامی وظیفه نظارت و حمایت و یا به عبارت دقیق‌تر جهت‌دهی به رسانه‌ها در جهت مشروعیت‌بخشی به خود و همچنین حفظ محتوای اسلامی خود رسانه‌ها و فضای جامعه را دارا می‌باشد. حتی برای اطمینان خاطر مقامات برخی از رسانه‌ها مانند صدا و سیما، رادیو و برخی روزنامه‌ها و مجلات را تعیین می‌کند و حتی این رسانه‌ها را موظف به ارائه گزارش‌هایی می‌کند که خلاف و در تعارض با امنیت ملی و منافع اسلامی جامعه نباشد.

بنابراین دولت نقش بازیگر اصلی را در حوزه رسانه‌ها بر عهده دارد و بیشتر رسانه‌ها ملی بوده و بخش خصوصی آن‌گونه که باید فعال نیست. اما در دولت‌های لیبرالی، شاهد دو نوع رسانه‌های دولتی و خصوصی با همپوشانی منافع یکدیگر هستیم که با انجام دو کارویژه حفظ و پیشبرد منافع داخلی خود و تحت فشار قرار دادن کشورهای دیگر در نهایت در راستای منافع دولت خود حرکت می‌کنند و از سویی نیز رسانه‌های مستقل به مانند یک اهرم نظارتی اعمال و فعالیت‌های دولت را کنترل می‌کنند.

در مجموع می‌توان گفت با توجه به دولت حداقلی و کمینه لیبرالیسم، دولت را لیبرالیستی نقشی صرفاً بسترساز در برخی مؤلفه‌های فرهنگ را داشته و در غیر این صورت جهت محفوظ بودن اصول آزادی، بی‌طرفی، عدالت و انصاف، تقدم حق و... در فرهنگ و اجرای آن نقش بسیار کم‌رنگی داشته و بیشتر نقش‌های حمایتی تشویقی و بسترسازی را برعهده داشته است. برعکس، در دولت اسلامی بنا به تعاریف دولت اسلامی و جنبه کل‌گرایانه و همه‌گیر بودن آن، دولت مجبور و قادر به دخالت در تمام جنبه‌های فرهنگ بوده و ضمن ایفای نقش بسترسازی برای فرهنگ، در اجرا و نظارت بر آن نیز فعال بوده و مهم‌ترین نقش را بر عهده داشته و اجازه دخالت سایر عوامل را به غیر خود نداده و در این عرصه بی‌رقیب می‌باشد تا هم عرصه فردی و شخصی فرهنگ را کنترل و مدیریت نماید و هم جنبه‌های اجتماعی فرهنگ را به تعالی برساند. چنانچه مقام معظم رهبری نیز اشاره فرمودند: وظایف عمومی و کل شما در مجموعه کار فرهنگی عبارت از هدایت اسلامی فرهنگ کشور در همه مظاهرش و ساخت اسلامی و دادن جهت و هدف اسلامی به کار فرهنگی کشور است (رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۱/۹/۴). لذا دولت اسلامی غول عرصه فرهنگی می‌باشد که هیچ رقیبی را نمی‌پذیرد و به عبارت بهتر به هیچ رقیبی اعتمادی ندارد.

پانویس

۱. مبانی آموزشی لیبرالیسم: ۱. مبانی ارزشمندی فی نفسه کسب دانش (مرجانی، ۱۳۸۴)؛ ۲. مبانی تعلیم و تربیت عمومی (زیباکلام و حیدری، ۱۳۸۹)؛ ۳. مبانی پرورش فرد آزاد (زیباکلام، ۱۳۸۴)؛ ۴. مبانی اهمیت دانش برای ذهن؛ ۵. مبانی ارتباط بین دانش و واقعیت؛ ۶. مبانی عقلانیت و ۷. تساوی حیثیت و حرمت

منابع فارسی

آقابخشی علی و مینو افشاری راد (۱۳۷۹)، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: انتشارات چار.

ابوالقاسمی، محمدجواد (۱۳۸۶)، "مفهوم‌شناسی فرهنگی، ضرورت مهندسی فرهنگی"، *مجموعه مقالات مهندسی فرهنگی*، تهران، نشر انقلاب فرهنگی.

ایمنی، آرمن (۱۳۸۴)، "رسانه‌ها و عملیات روانی"، *فصلنامه عملیاتی روانی*، شماره ۶.

بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، ج ۲، تهران: نشر نی.

_____ (۱۳۸۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، نشر نی.

_____ (۱۳۸۶)، *آموزش دانش سیاسی*، تهران: نشر نگاه معاصر.

بلخاری قمی، محمد (۱۳۸۴)، *مبانی عرفانی هنر و معماری اسلامی*، تهران: نشر سوره مهر، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.

بینای مطلق، محمود (۱۳۸۵)، *نظم و راز*، تهران: انتشارات هرمس.

پیروزمند، علیرضا (۱۳۸۶)، "نقش دین در مهندسی فرهنگی کشور"، *مجموعه مقالات مهندسی فرهنگی*، تهران، نشر انقلاب فرهنگی.

تولستوی، لئون (۱۳۶۴)، *هنر چیست*، ترجمه کاوه، تهران: انتشارات امیرکبیر.

جوز، وت (۱۳۷۳)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، ج ۲، تهران: انتشارات علمی- فرهنگی.

خالقی، رضا (۱۳۷۹)، *تبیین و نقد نظام تربیتی لیبرال*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.

روابط عمومی نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه تهران (۱۳۷۹)، *دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجوی مسلمان*.

روشه، گی (۱۳۸۲)، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی.

زیباکلام مفرد، فاطمه (۱۳۷۴)، بررسی برخی دیدگاه‌های آموزش و پرورش آزاد یا سنتی، *فصلنامه علمی و پژوهشی*، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه تهران، سال اول، شماره ۲.

زیباکلام، فاطمه (۱۳۸۴)، *مکتب فلسفی لیبرالیسم آموزشی و اسلام*، تهران: مجتمع آموزشی و پژوهشی تفرش.

سروش، محمد (۱۳۷۸)، *دین و دولت در اندیشه اسلامی*، تهران، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

سندل، مایکل (۱۳۷۴)، *لیبرالیسم و منتقدان آن*، ترجمه احمد تدین، تهران: سازمان انتشارات علمی- فرهنگی.

شاین، ادگار (۱۳۸۳)، *فرهنگ سازمانی*، ترجمه محمد ابراهیم محبوب، انتشارات سازمان فرهنگی فرا.

عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳)، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشر نی.

علیزاده، حسین (۱۳۸۸)، *دولت و فرهنگ دینی (در اندیشه مقام معظم رهبری)*، دفتر مطالعات توسعه و فرهنگ دینی، انتشارات عرش پژوه.

غلامپورآهنگر، ابراهیم (۱۳۸۶)، جایگاه دولت در عرصه فرهنگ؛ مروری بر تئوری‌ها و دیدگاه‌ها، *مجموعه مقالات اولین*

همایش مهندسی فرهنگی، ج اول، تهران: اداره کل روابط عمومی و اطلاع‌رسانی دبیرخانه شورای عالی انقلاب

فرهنگی.

فلاح سلوکایی، محمد (۱۳۹۰)، *سازوکار نظارت بر حکومت در اسلام و نظام لیبرال دموکراسی*، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پرورشی امام خمینی.

فیرحی، داود (۱۳۸۲)، *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.

لال، جیمز (۲۰۱۱)، *رسانه‌ها، ارتباطات، فرهنگ رهیافتی جهانی*، بی‌جا.

محسنی، منوچهر (۱۳۷۵)، *مقدمات جامعه‌شناسی*، تهران: نشر دیدار.

مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۷)، *حقوق و سیاست در قرآن*، نگاشته محمد شهبازی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

نجفی، صالح (۱۳۸۴)، *پایگاه اینترنتی روزنامه شرق*، شماره ۷۰۳.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۳)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، چاپ سوم، قم: انتشارات سمت.

واندرلی، ویلیام دی (۱۳۸۹)، *فرهنگ و اطلاعات استراتژیک*، ترجمه قدرت حاجی رستم‌لو، انتشارات گپ.

منابع لاتین

Gary, Michael, Gigi Bradford and Glenn Wallach (2000), *The Politics of Culture: Policy Perspectives for Individuals, Institutions and Communities*, New York

Guenon, Rene (2001), *Symbols of Sacred Science*, Sophia Perenis Hillsdele Nye.

Locke, John (1727), *Aletter Concerning Toleration Works*, Vol, II.

Rappaport, Roy. A (2001), *Ritual and Religion in the Making of Humanity*, Cambridge University, Press.

